

Analysis of Iranian culture in the structure of lexicography in the Indian subcontinent

By: Farzaneh Azam Lotfi ¹

Abstract

Persian culture, language, and literature were the dominant throughout India for at least a century and in some areas for several centuries, except in the extreme south. Not only Muslims but also Hindus figured out the richness of Iranian-Islamic civilization through the Persian language, and this language became the main language of their intellectual and artistic life. In addition, the Persian language gained its prestige through the Hindus who use it in their written and artistic works among cultures of various regions, including Bengali poetry, Marathi vocabulary and grammar, Pashto alphabet, vocabulary and literature, Sindhi, Baluchi, Hindi, Kashmiri and especially Urdu. Iranians are the first ethnic group in the world to turn to lexicography, but on the occasion that Persian language was the mother tongue (in the region), they considered unnecessary to produce Persian dictionaries unlike Arabs. On the other hand, Iranians negligence to the needs of Persian scholars to dictionaries forced Persian-speaking Indian to roll up their sleeves to author some. Of approximately 250 Persian to Persian or Persian to other languages dictionaries available, only about 40 have been written by Iranians. Of course, the names of Iranians who have written Persian dictionary in India are also included in this account. As a result, the lack of attention of Iranians and the lack of Persian words in India forced Indian writers to compile Persian dictionaries. Therefore, the Gurkhanid period is the richest period for Persian language lexicography in India. But writing Persian dictionaries in India has not been without mistakes and even conceptual and environmental misunderstandings. In this article, Persian lexicography courses in the Indian subcontinent and its lexical errors and

1. Assistant Professor and Member of the Faculty of Urdu Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literature, University of Tehran f.azamlotfi@ut.ac.ir



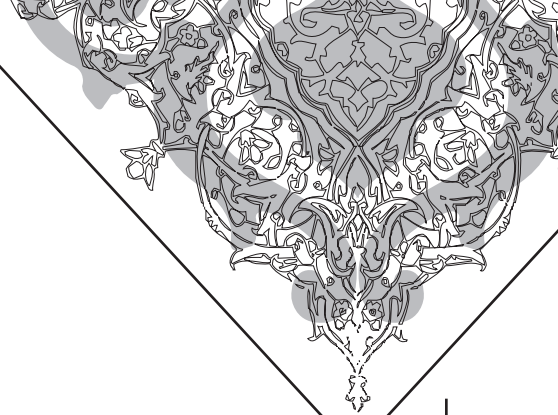
Abstract

Persian culture, language, and literature were the dominant throughout India for at least a century and in some areas for several centuries, except in the extreme south. Not only Muslims but also Hindus figured out the richness of Iranian-Islamic civilization through the Persian language, and this language became the main language of their intellectual and artistic life. In addition, the Persian language gained its prestige through the Hindus who use it in their written and artistic works among cultures of various regions, including Bengali poetry, Marathi vocabulary and grammar, Pashto alphabet, vocabulary and literature, Sindhi, Baluchi, Hindi, Kashmiri and especially Urdu. Iranians are the first ethnic group in the world to turn to lexicography, but on the occasion that Persian language was the mother tongue (in the region), they considered unnecessary to produce Persian dictionaries unlike Arabs. On the other hand, Iranian negligence to the needs of Persian scholars to dictionaries forced Persian-speaking Indian to roll up their sleeves to author some. Of approximately 250 Persian to Persian or Persian to other languages dictionaries available, only about 40 have been written by Iranians. Of course, the names of Iranians who have written Persian dictionary in India are also included in this account. As a result, the lack of attention of Iranians and the lack of Persian words in India forced Indian writers to compile Persian dictionaries. Therefore, the Gurkhanid period is the richest period for Persian language lexicography in India. But writing Persian dictionaries in India has not been without mistakes and even conceptual and environmental misunderstandings. In this article, Persian lexicography courses in the Indian subcontinent and its lexical errors and corruption in this land were studied. As a result, it can be said that despite Persian-speakers in India, compiled dictionaries even before Iranian scholars, and faced very tough job in this way, but since they were not linguists, they made countless mistakes in coining words and their comprehension. Sometimes Persian words in Indian dictionaries are wrongly read and written without knowing what was the correct meaning of them. In any case, it should be noted that in terms of Persian lexicography, there has been no Persian-speaking country other than India, which, as a caring midwife, has kept our national language on its lap for more than 800 years. Although the writings of Persian scholars in India are not without mistakes, the outstanding services of the ulema and scientists of that land are remarkable and impressive. However, it can be seen that most of the Persian dictionaries that have been written in the vast land of India have included many words among them,





دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲



تحلیل فرهنگ ایرانی در ساختار فرهنگ‌نویسی شبه قاره هند

■ فرزانه اعظم لطفی^۱

چکیده

فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی در سراسر هندوستان جز بخش پایانی جنوب آن دست کم یک قرن و در برخی از بخش‌هایش چند سده، زبان حکومتی بود؛ چنان‌که افزون بر مسلمانان، هندوان از طریق زبان فارسی به غنای تمدن ایرانی - اسلامی دست یافتند و فارسی به زبان اصلی حیات فکری و هنری آنان بدل گشت. زبان فارسی از طریق آثار مکتوب و هنری هندوان، بر فرهنگ‌های منطقه‌ای گوناگون چیره شد و صور شعر بنگالی، واژگان و دستور زبان مراثقی، الفبا و واژگان و ادبیات پشتو، سندی، بلوچی، هندی، کشمیری و به‌ویژه زبان اردو، از آن تأثیر پذیرفتند. ایرانیان نخستین قومی‌اند که در جهان به فرهنگ‌نویسی روی آوردند، اما بر اثر اینکه فارسی زبان مادری آنان بود، همچون اعراب خود را از لغت‌نامه بی‌نیاز می‌دیدند. بی‌اعتنایی به تولید واژه‌نامه در ایران بر نیاز فارسی‌دانان هند می‌افزود و بنابراین، از کمابیش ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی یا فارسی به دیگر زبان‌ها، تنها نزدیک چهل (یک سده) فرهنگ را ایرانیان نوشته‌اند. نام ایرانیان هندوستان‌نشین مؤلف فرهنگ فارسی هم در این آمار آمده است. بی‌اعتنایی ایرانیان به لغت‌نامه و نبود منبع لغات فارسی در هند، ادیبان هندی را به تألیف فرهنگ‌های فارسی واداشت؛ چنان‌که دوره گورکانیان غنی‌ترین دوره فرهنگ‌نویسی زبان فارسی در هند به شمار می‌رود، اما نوشتن فرهنگ‌های فارسی در هند از خطا و دوری از درک مفهومی و محیطی، بر کنار نبود. این مقاله به بررسی دوره‌های فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند و خطاهای لغوی و فساد آنها در این سرزمین می‌پردازد.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی زبان و ادبیات اردو دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران
f.azamlotfi@ut.ac.ir

کلیدواژگان

عصر زرین فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌نویسی، زبان فارسی، گورکانیان، اهل زبان، فرهنگ و زبان فارسی





مقدمه

فرهنگ‌نویسی درباره زبان فارسی کنونی کمابیش با فرهنگ‌نویسی درباره زبان تازی به همت ایرانیان، مقارن است. فارسی کنونی را در دوره اسلامی همواره «دری» می‌نامیدند و گمان می‌رود آن را در دوره اسلامی پیش از اسلام نیز چنین می‌نامیده باشند. مردم ایران در دوره ساسانی در شمال و مغرب و جنوب ساکن بودند و همه آنان به پهلوی سخن می‌راندند، اما ایرانیان مشرق ری، به دری سخن می‌گفتند. ادبیات زبان دری از زمان طاهریان در دوره اسلامی، اندک اندک پیدا شد و در دوره صفاریان و بیش‌تر در دوره ساسانیان بسیار گسترش یافت و آرام آرام در قلمرو زبان پهلوی منتشر شد (تبریزی، ۱۳۷۶: ج. ۱: ۶۷). کتاب کوچکی تا اوایل قرن یازدهم درباره لغت فارسی نزد فرهنگ‌نویسان ایران و هندوستان بوده است که آنان آن را «رساله ابوحفص سغدی» یا «فرهنگ ابوحفص سغدی» نامیده و جمال‌الدین حسین بن فخرالدین انجو در فرهنگ جهان‌گیری (ذی‌القعدة ۱۰۰۵) و محمدقاسم بن حاج محمد سروری کاشانی در فرهنگ سروری (۱۰۰۸ ق) و مجمع الفرس (۱۰۲۸ ق) از این کتاب یاد کرده‌اند (تبریزی، ۱۳۷۶: ج. ۱: ۶۸). به دلایلی ابوحفص سغدی مؤلف این فرهنگ که اواسط سده پنجم می‌زیست، ابوحفص حکیم بن احوص سغدی مخترع «رود» نیست. سغدی که مخترع خود را «شهرود» می‌نامید، از استادان معروف موسیقی سال‌های ۳۰۰ یا ۳۰۶ قمری بود و شاید نخستین شاعر زبان فارسی بوده باشد. روشن نیست رساله ابوحفص که تا سده یازدهم نزد فرهنگ‌نویسان آن دوره بود، هنوز هست یا نابود شده است. به هر روی، فرهنگ‌نویسی در زبان دری تنها در سده پنجم رایج شد؛ یعنی زمانی که دری آرام آرام در دیگر بخش‌های ایران منتشر می‌شد؛ بخش‌هایی که قلمرو اصلی دری نبودند. بی‌گمان، خاستگاه زبان دری، خراسان و ماوراءالنهر است و نخست در زمان غزنویان از ری (مرز میان دری و پهلوی) فراتر رفت و به جنوب و مغرب رسید و در اصفهان و پیرامون همدان منتشر شد؛ سپس در دوره سلجوقیان به آذربایجان هم رسید و نخستین بار در همین دوره درباره‌اش فرهنگ نوشته‌اند؛ زیرا در آن سامان، زبان بیگانه به شمار می‌رفت و کلمات شاعران این زبان، در زبان پهلوی جنوب و مغرب ایران معادلی نداشت (تبریزی، ۱۳۷۶: ج. ۱: ۶۹).

دولت‌های اسلامی از آغاز سده هفتم در شبه قاره هند پدید آمدند و شبه قاره هند و پاکستان از این زمان به مرکز تألیف و نشر کتب نظم و نثر فارسی بدل گشت و شاعران و نویسندگان بزرگی در این منطقه بالیدند. بی‌شک هیچ یک از کشورهای فارسی‌زبان از دید فرهنگ‌نویسی فارسی به پای هند و پاکستان نمی‌رسد. مردمان هند و پاکستان برای آشنایی بیش‌تر با زبان فارسی به تألیف کتاب لغت پرداختند؛ زیرا بیش از ایرانیان این نیاز را درمی‌یافتند و بر اثر تشویق پادشاهان مسلمان هندوستان، در این زمینه به کارهای ارزنده‌ای پرداختند. حکومت غزنوی (۴۲۱ ق) که خود از تمدن و فرهنگ ایرانی سرزمین خراسان سخت متأثر بود، نخستین بانی نشر و گسترش زبان فارسی شد. تمدن اسلامی شبه قاره را نیروهای ایرانی در همین دوره بنیاد گذارند. ایرانی بودن ارکان قوام پادشاهی آن سامان؛ یعنی شاعران، حکیمان، دبیران و ستاره‌شناسان نمایان بود.^۱ فارسی در دوره خلجیان (۱۳۳۰-۱۲۹۰ م) به





زبان رسمی محکمه، شرع و وعظ و ارشاد بدل گشت.^۲ گروه بسیاری از ایرانیان (مردم خراسان) در زمان محمد تغلق به هند هجرت کردند. ابن بطوطه که در عهد تغلقیان به دهلی رفت (۷۳۳ ق / ۱۳۴۳ م)، در سفرنامه خود روی دادی را دال بر نفوذ و گسترش فارسی در این دوره نقل می‌کند. او زن شوی مرده هندویی را در شهری می‌بیند که از سوختن هم‌راه با همسر مرده‌اش تن می‌زند و به فارسی می‌گوید: «ما را از آتش می‌ترسانی؛ من می‌دانم او آتش است. رها کن مرا».

عصر زرین فرهنگ‌نویسی

سیاست آموزشی هدف‌مندی برای تدریس و رواج فارسی در دوره اسکندر لودی (۱۵۱۷-۱۴۸۹ م) عرضه شد. پایه زبان فارسی در هندوستان، در همین دوره بنیاد یافت؛ زیرا شعرای هندی‌نژاد در همین زمان کلمات و جملات فارسی را در شعر خود می‌آوردند و مردم نیز این روش را می‌پسندیدند و واژگان فارسی را در مکالمات خود به کار می‌بردند. فارسی بر اثر تشویق پادشاهان و بزرگان هندوستان در محیط مساعدی بالید و سرانجام زمینه فرهنگ‌نویسی فارسی پیدا شد که البته پیش‌تر؛ یعنی از آغاز سلطنت اسلامی دهلی در آن جا پدید آمده بود. فرهنگ‌نویسی شعری که از سده هفتم قمری از ایران به هندوستان منتقل شد، در سده هشتم و نهم رونق بیشتری یافت و در سده یازدهم از کمال شایانی برخوردار شد. کامل‌ترین فرهنگ لغت شعری این دوره، فرهنگ جهان‌گیری است که در دوره جهان‌گیر فرزند ارشد جلال‌الدین اکبر سامان یافت (۱۰۱۷ ق) و جایگاه ویژه‌ای میان دیگر فرهنگ‌های فارسی این قرن دارد.

فن فرهنگ‌نویسی را در هندوستان از دید تأثیرپذیری آن از عوامل سیاسی، به سه دوره پیش از بابریان / مغول (سده هفتم تا نهم قمری)؛ روزگار بابریان مغول (سده دهم تا سیزدهم) و عصر جدید (سده چهاردهم) می‌توان تقسیم کرد:

دوره پیش از بابریان (سده هفتم تا نهم قمری)

دوره اول پیدایی دولت اسلامی فارسی‌زبانان در دهلی از ۶۰۳ قمری آغاز می‌شود و به ۹۳۳ قمری؛ یعنی سال آغاز دوره مغول، پایان می‌یابد. زبان و ادبیات فارسی شبه قاره هندوستان در این چهار قرن بر اثر درباری شدنش، زبان رسمی آن سرزمین بود؛ چنان‌که هندیان، ادیبان و عارفان شبه قاره به تحصیل این زبان عشق می‌ورزیدند و بنابراین، زمینه‌ای برای آشنایی بیشتر آنان با فارسی و برای فرهنگ‌نویسی فراهم آمد. نمونه‌های استفاده از فن فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌های شعری فارسی بودند که بر پایه نیاز شاعران و شعردوستان ایرانی همچون ابوالحسن علی بن احمد الاسدی و محمد بن فخرالدین هندوشاه و شمس فخری سامان یافتند. با توجه به اینکه آنان تنها به شعر معطوف بودند و زبان و ادبیات را از آن شاعران می‌دانستند، فرهنگ‌نویسان به زبان محاوره و مکاتبه توجه نمی‌کردند، بلکه تنها الفاظ کار و بار شاعری را گرد می‌آوردند و برای آسان‌یاب شدن کلمات هم‌قافیه، لغات را بر





پایه حروف آخر آنها مرتب می‌کردند.

نویسندگان فرهنگ‌های معتبر همچون مؤید الفضلاء، تحفه السعادت، مدار الافاضل، فرهنگ شیرخانی، فرهنگ جهان‌گیری، فرهنگ سروری کاشانی، بهار عجم و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، در دیباچه آثار خود سبب تألیف آنها را کمک به فهم شعر رقم زده بودند و بنابراین، همه فرهنگ‌هایی را که به تقلید از فرهنگ‌های شعری ایرانی نوشته شدند، شرح اشعار می‌توان برشمرد. واژگانی مانند آب، سگ، اسب، درخت، خوردن و رفتن در این فرهنگ‌های شعری فارسی گنجانده نمی‌شد. هم‌چنین این فرهنگ‌ها که نخست در ایران پیدا شدند؛ سپس کسانی به اقتفای آنها نمونه‌هایی را در هندوستان سامان دادند، درباره معنای لغات محاوره‌ای نوشته‌اند: «مشهور است یا معروف است» (شهریارنقوی، ۱۳۴۱: ۱۴). فرهنگ‌نویسان هندوستان به پیروی از متقدمان دوره اول، به اعراب و توضیح معنای لغات هم توجه نمی‌کردند، اما شواهدی از سروده‌های شاعران برای بیش‌تر لغات در اثر می‌گنجاندند. نمونه‌های زیر ناظر به تفاوت فرهنگ کلام میر^۱ با فرهنگ دهخدا/ گزارش می‌شود:

۱. آب گردش

کلام میر که به گردآوری لغات و اصطلاحات فارسی پرداخته، در معنای واژه «آب گردش» چنین نوشته است:

آب گردش: / به کاف فارسی/ تغییر آب و هوا و جای بیمار ... و بیماری که به سبب آب و هوای مختلف به هم رسد (نصیر) و در جای دیگر به معنی قسمت و روزی و گردش زمانه تعبیر شده است (نثار) (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲).

این نمونه تقی میر شاعر پرآوازه اردوزبان هندی نیز برای اثبات معنای یاد شده درباره این واژه آمده است:

بیماری جو جگه جگه پانی پینے سے خصوصاً سفر می‌س و ب معنی روزی اور قسمت (نصیر) (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲)

[نوعی بیماری که به علت سفر بیمار با خوردن آب در هر جایی بدان دچار می‌شود و به معنی روزی و قسمت]

تغییر آب و هوا و جائے بیمار- و بیماری جو آب و هوا کی تبدیلی سے پیدا ہو نیز به معنی قسمت و روزی و گردش زمانه (نثار)

[تغییر آب و هوا و محل بیماری، آن بیماری که به علت تغییر و تبدیل وضع آب و هوا پدید می‌آید؛ نیز به معنای قسمت و روزی و گردش زمانه (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲).

هوا آب گردش سے بیمار به

رها اس سبب کوئی دن اس جگه

(مثنوی در حال مسافر جوان، ۲، ۲۶۶، به نقل از عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲).

۱. چراغ هدایت «فرهنگ‌خان آرزو» که شاعران متأخر و الفاظ و اصطلاحات قدیم را در بردارد. این محتوا در هیچ کتاب دیگری یافت نمی‌شود. بخش نخست فرهنگ در بردارنده الفاظ مشکلی که بیش‌تر مردمان هند به آنها آگاهی نداشتند و بخش دوم آن، واژگانی که معنای آنها نزد هندزبانان، روشن نبود. این فرهنگ برای کاربرد ایرانیان و تورانیان سامان نیافت، بلکه برای فارسی‌گویان ساکن هند سودمند بود (تحقیق و ترتیب دکتر عبدالرشید، فرهنگ کلام میر، چراغ هدایت کی روشنی میر، ۱۳).





معنای «آب گردش» کلام میر با معنای «آب گردش» لغت‌نامه دهخدا بسیار متفاوت است. دهخدا در معنای «آب گردش» نوشته است:

آب گردش: [گ د] (ص مرکب) تندرفتار:
نمونه شعر:

آب گردش مرکبی کز چابکی هنگام تک
نعل سخت او ز خاک نرم می‌گردد غبار ارزقی (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۹).
و معنای دیگر (ا مرکب) نوبت آب در اصطلاح بزرگران (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۹).

او افزون بر این دو نمونه، به هیچ موضوعی از آب به آب شدن بیمار یا روزی و قسمت و گردش روزگار یا به تعبیر کنایه‌ای این لغت (همچون شاعر اردو زبان میر تقی میر) اشاره نکرده، اما این لغت در فرهنگ بهار عجم به معنای آب به آب شدن، روزی یا قسمت و گردش روزگار و مرکب خوش‌رفتار آمده است:

آب گردانیدن: تغییر دادن آب و مکان بیمار را.
جوش صهبا شربت بیمار جوشانیدن است
دور ساغر خستگان را آب گردانیدن است (سعید اشرف) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵).
هر زمانم به عالمی افگند
خاکساری و آب‌گردانی (شانی تکلو) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵).
غم نرفت از دل به می تیغش به فریادم رسید
چاره آخر آبگردش بود بیمار مرا (تأثیر) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵).
کشتی‌اش را شوربختی‌ها به گرداب افگند
آرزوی آبگردش گر کند بیمار ما (شفیع اثر) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵).
از درت تا دم تسلیم به جایی نروم
آبگردش نکند خسته تو چون گرداب (محمد جان قدسی) (همان) و نیز بیماری که از خوردن
آب‌های مختلفه مخصوصاً در سفر به هم رسد:
دارد به بزم مستان جام شراب گردش
زاهد نیاید اینجا از بیم آبگردش (طاهر غنی) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵) و نیز کنایه از مرکب خوش‌رفتار
آبگردش مرکبی گر چابکی هنگام تگ
لعل سخت او ز خاک نرم می‌گردد عیار (حکیم ازرقی) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵) و در معنای روزی و
قسمت نیز به کار برده شده است:
دور پیر چرخ فرزند از پدر وامی کند
آبگردش طفل اشک از چشم تر وامی کند (محمدحسین شهرت) (بهار، ۲۰۰۰: ۲۵).





«آبگردش» در فرهنگ دہخدا و بہار عجم جداگانہ نیامدہ است. البتہ شاید بہار آن را نیز با ہمین املا توضیح دادہ و عبارت بہ سبک و سیاق دہخدا بہ نسخہ مصحح کاظم دزفولیان راہ یافتہ باشد.

۲. آتش زن

آتش زن: مطلق روشن کنندہ آتش و نیز آہن، چقماق و صاحب اہتمام روشنی امراء و سلاطین (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳)

ایک جانور ہے کہ اس کو ققنس کہتے ہیں اور بیان اس کا لفظ ققنس میں لکھا ہے۔

[نام جانوری است کہ بدان ققنوس می گویند و بیان این لفظ را ققنس نوشته است]

چقماق کو بھی آتش زن کہتے ہیں۔ شرح سکندر و برہان سے (نصیر، عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳، بہ نقل از فرہگ کلام میر، چراغ ہدایت کی روشنی میں، ۴۳)۔

[چقماق را آتش زن می گویند (از شرح سکندرنامہ و برہان) (نصیر)

آگ لگانے والا، پھونک دینے والا (اردو لغت)

[آن کہ آتش میں زند، آن کہ آتش فوت میں کند. فوت کنندہ آتش (فرہنگ لغت اردو) (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳)

نمونہ اشعار میر:

عشق ہے اے گروہ آتش زن

دونوں رستے چراغ ہیں روشن (مثنوی در جشن ہولی و کتخدائی، ۲، ۱۷۲) نصیر (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳)

واہ آتش زنان آتش دست

دارو پی کر پھرو ہو کیسے مست (مثنوی در جشن ہولی و کتخدائی، جلد دوم ص ۱۷۳) نصیر (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳)

رحمت اے آتش زنان کیا لاگ ہے

تہ بساط آب دریا آگ ہے (مثنوی در بیان ہولی، ۲، ۱۷۶) نصیر (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳)

فرہنگ دہخدا از «آتش زن» یاد نکرده، بلکہ «آتش زنہ» آورده است:

آتش زنہ. [تَ زَنَ] (ا مرکب) چیزی کہ با آن بسودن و اصطکاک آتش پدید آرد؛ خواه از دو چوب باشد کہ زیرین را زند و زیرین را زندہ گویند و خواه از آہن و سنگ بود کہ آن را چقماق خوانند (دہخدا، ۱۳۷۷: ۱، ۷۰)۔





کلام میر در توضیح «آتش زن» واژه چخماق (چقماق) را نوشته است (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۳):

زند و زنده، قداحه، مقدحه، چخماق
 ای خداوندی که روز خشم تو از بیم تو
 در جهد آتش به سنگ آتش و آتش زنه (منوچهری) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۰)
 گو پیش پنهان زنه آتش زنه
 نی به قلب از قلب باشد روزنه (مولوی) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۰)
 آتش زنه و سوخته و سنگ بهم
 کی درگیرد چو سوخته دارد نم
 نزدیکی و دوری آت بلایی است عظیم
 دوری ز تو کافری و نزدیکی هم (افضل الدین کاشانی) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۰)
 این اثر ترکیب «آتش زنه» را به کار می برد و لغت اصلی فرهنگ دهخدا نیز آتش زنه است، اما
 ترکیب آتش زنان و آتش زن در اشعار اردوی میر به تعبیر دیگری دیده می شود؛ یعنی کسی که با رفتار
 خود زمینه پیدایی فتنه و بلایی را فراهم می کند.

۳. آب دیده

آب دیده: (بی اضافت) متاع ضایع

و ه چیز جو مدت تک پانی می ں ره می هو (جامع الغات) (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲)

[آن چیزی که تا مدتی در آب مانده باشد]

نمونه شعر:

کب تک ره می ں گ ے یا رب هر دم هم آبدیده

ضائع بے جیب و دامن جوں جنس آبدیده (دیوان سوم) (به نقل از فرهنگ کلام میر، چراغ هدایت

کی روشنی می ں، ۴۳).

ب مت روئی ے ہمارے دیدہ تراب ن ہی ں ک هلت ے

متاع آب دیده بے کوئی اس کو هوا دیوے (دیوان سوم) (عبدالرشید، ۲۰۰۸: ۴۲)

کپڑے گل ے ک ے میر ے ن ه هون آبدیده کیوں

مانند ابر دیدہ تراب کو چھاگیا (دیوان چهارم)

«آب دیده» در فرهنگ دهخدا چنین معنایی دارد:

آب دیده: [دی د / د] (ن مف مرکب) جامه یا متاعی دیگر که در آب افتاده و بدان زیان رسیده باشد.

آب دیده. [ب دی د / د] (ترکیب اضافی را مرکب) اشک:





فرنگیس چون روی بهزاد دید
 شد از آب دیده رخس ناپدید (فردوسی)
 سزد که دوزخ کاریز آب دیده کنی
 که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز (کسایی)
 بدم چو بلبل و آنان به پیش دیده من
 بدند همچو گل نوشکفته در گلزار
 کنون ز دوری ایشان دو جوی میرانم
 ز آب دیده و من برکنار بو تیمار (جمال الدین عبدالرزاق)
 کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فروکن
 نه آنگهی که بمیرم به آب دیده بشویی (سعدی) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۲).

آب‌دیده در کلام شاعر میر تقی میر^۱ شاعر هندی اردوزبان هندوستان تنها به معنای چیزی آمده که مدتی در آب مانده است.

نمونه‌هایی از این دست لغات در فارسی هند به‌ویژه در اشعار اردو و فارسی شاعران پرآوازه‌ای همچون غالب و میر تقی میر در قالب تعبیرهای گوناگون فارسی ایران دیده می‌شود. گاهی شاعران به پیروی از مؤلفان فرهنگ فارسی در هند، کلمات را به معانی رایج در محیط خودشان ضبط کرده و به مفاهیم متعارف در ایران پرداخته و گاهی لغات و اصطلاحات نامستعمل نزد ایرانیان فارسی‌زبان را از لغات فارسی برشمرده و به آن ادیبان نیز به همین سبب، در اثر شعری یا نثری خود فراوان به آنها اشاره کرده‌اند.

فرهنگ‌نویسان فارسی شبه قاره در فرهنگ‌های قواسی دستور الافاضل، بحر الفضایل، ادات الفضلاء، شرف‌نامه، مفتاح الفضلاء، تحفه السعادت، مؤید الفضلاء و... به اشتقاق کلمات و تحقیق و نقد مطالب اعتنا نکرده و گاهی چنین می‌نماید که گویی فهرستی از الفاظ شعری ترتیب نداده و الفاظ مترادف را در مقابل لغات نوشته‌اند. ترتیب لغات، عکس ترتیب متقدمان (مبتنی بر حرف آخر لغات) بود و بر پایه حرف اول لغات صورت می‌پذیرفت و «باب» خوانده می‌شد. حرف آخر لغات را نیز برای تعیین «فصل» در نظر می‌آوردند، اما به حروف وسط کلمه نظر نمی‌کردند. به همین سبب یافتن لغات در این فرهنگ‌ها بدون دشواری امکان‌پذیر نیست.

کم‌تر فرهنگی در این دوره از نمونه و شاهد تهی است. ترکیبات و اصطلاحات نیز گاهی در مؤید الفضلاء به چشم می‌خورد و تحفه السعادت به این ترکیبات بیش‌تر از آن ملتفت است. برخی از فرهنگ‌ها بر اثر کثرت نفوذ زبان عربی در فارسی، تقسیم ابواب الفبای عربی را در نظر داشته و برای حروف «پ»، «ژ»، «چ» و «گ» فارسی بابی باز نکرده‌اند و لغات فارسی آنها کم‌تر است؛ چنان‌که

۱. میرمحمد تقی میر (۱۸۱۰-۱۷۲۲ م) از شاعران اردوزبان هندوستان در دوره پادشاهی مغولان.



گویی معانی لغات عربی را به فارسی نوشته‌اند (نقوی، بی‌تا: ۱۴)، اما همین فرهنگ‌ها راه را برای آیندگان همواره و زمینه فرهنگ‌نویسی را فراهم کردند و از این‌رو، فرهنگ‌نویسانی چون جمال‌الدین حسن اینجو و رشیدالدین و محمدحسین برهان در دوره مغول توانستند فرهنگ‌هایی مترقی بنویسند (بهار، ۱۳۷۹: ۱، ۹).

دوره بابریان مغول (سده دهم تا سیزدهم)

زبان فارسی در دوره دوم فرهنگ‌نویسی شبه قاره هند (۹۳۳ - ۱۲۷۴ ق) بر اثر توسعه پادشاهی بزرگ مغول که کمابیش سه قرن و نیم بر آن سرزمین پهناور مسلط بود، از پیش‌رفت فراوان برخوردار شد. بسیاری از شاعران و مورخان و نویسندگان فارسی‌زبان در همین دوره پیدا شدند و آثار گران‌بهای از خود به یادگار گذاشتند. بابریان یا مغولان بزرگ بر سرزمین بسیار گسترده‌ای فرمان می‌راندند و دربارشان سراسر این زمان، از نویسنده و گوینده فارسی‌زبان پُر بود. بیش‌تر گویندگان و سرایندگان فارسی‌زبان به‌ویژه در دوره همایون‌شاه و اکبرشاه و جهان‌گیرشاه و شاه‌جهان و اورنگ زیب از ۹۳۷ تا ۱۱۱۹ قمری در بخش‌های گوناگون این قلمرو پراکنده بودند و شمار آنان گاهی از شمار ادیبان ایران فزونی می‌گرفت؛ چنان‌که امروز زبان همه اسناد تاریخی درباره دوره اسلامی هندوستان، فارسی است (بهار، ۱۳۷۹: ۱۰).

توجه خاص شاهان و امیران و اعیان دولت مغولی هند به نویسندگان و گویندگان فارسی‌زبان، موجب روی آوردن صاحبان ذوق و نام‌داران ادب ایران به هندوستان شد و بی‌سامانی و بی‌ثباتی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، حمله مغولان، سخت‌گیری شاهان و حاکمان محلی، بی‌اعتنایی صفویان به شعر و ادب و به این هجرت‌ها و تعصب شدید مذهبی برخی از صفویان و سلجوقیان، به‌ویژه آنان را در این‌باره انگیزه‌مندتر می‌کرد. بنابراین، همه شاعران پرآوازه ایران مانند ظهوری، طالب‌املی، کلیم کاشانی، حزین لاهیجی، صائب قدسی، نظیری و عرفی در این دو قرن به دربار شاهان ادب‌نواز هندوستان (اکبرشاه و جهان‌گیر، شاه‌جهان و دیگر شیفتگان ادب فارسی همانند عبدالرحیم خان خانان و ظفرخان حاکم کشمیر) رفتند و محافل ادب‌پرور دکن را راجح‌تر از موطن اصلی خود شمردند (شهریارنقوی، ۱۳۴۱: ۱۴ و ۱۵).

هندیان بر اثر پیش‌رفت شتاب‌ناک ادبیات فارسی در هند، ناگزیر به آموختن فارسی و آشنایی به رمزهای آن روی آوردند؛ زیرا فارسی به زبان رسمی دربار بدل گشت و افزون بر این، زبان علمی و ادبی کشور هم به شمار می‌رفت. از این‌رو، ادبا و فضلا با توجه به اوضاع و احوال زمان و مکان و به انگیزه جلوگیری از اختلاط زبان شیرین فارسی به لهجه‌های محلی، با دقت بیش‌تری به فرهنگ‌نویسی می‌پرداختند و این کار به اندازه‌ای هندیان را شگفتی‌زده می‌کرد که حتی شاهان هند نیز این را مهم می‌خواندند. علاقه فراوان اکبرشاه و جهان‌گیرشاه به فارسی موجب شد که درباریانی چون ابوالفضل و جمال‌الدین حسین اینجو و امان‌الله‌خان، فرهنگ‌هایی به نام مجموع اللغات و فرهنگ چهار عنصر



بنویسند (بهار، ۱۳۷۹: ۱۱). نام شماری از فرهنگ‌های فارسی شبه قاره هند و پاکستان در جدول زیر گزارش است (شبلی، ۱۳۷۲: ۲۷):

:

۱. ضرور المتبدي	مولوی سیف‌الله	۲. شمس اللغات	مسترجوزف بریتو جینز، ساکن هند، ۱۱۲۰ هـ ق
۳. هفت قلزم	غازی‌الدین حیدر پادشاه اوده	۴. غیاث اللغات	محمد غیاث‌الدین
۵. فرهنگ فرخی	محمی‌الدین نایطی پتور	۶. نفایس اللغات	اوح‌الدین بلگرامی
۷. تسهیل اللغات	شیخ احمد حسرت	۸. گل‌دسته گفتار	آندی پرشاد
۹. مفتاح اللغات	سید اولاد احمد سهسوانی	۱۰. کریم اللغات	مولوی کریم‌الدین
۱۱. ارمغان آصفی	محمد عبدالمعنی خان غنی	۱۲. ملاذ الکلمات	واجدعلیشاه پادشاه اوده
۱۳. لغت شاه‌جهانی	مولوی محمد حسن بلگرامی	۱۴. اربع عناصر	محمد ناصر علی غیاث پوری
۱۵. دانش افزا	منشی محمد حسین	۱۶. خزانه اللغات	نواب شاه جهان بیگم
۱۷. فرهنگ آندراج	منشی محمد بادشاه شادابن غلام محی‌الدین، ۱۳۰۶	۱۸. فرهنگ محمودی	خواجه محمود علی
۱۹. جامع اللغات	منشی غلام سرور لاهوری	۲۰. گلشن الفاظ	منشی منظور احمد اذفر
۲۱. محیط اعظم	جان محمد اعظم خان	۲۲. قسطاس اللغات	شیخ نورالدین حکیم
۲۳. زیده اللغات	منشی غلام سرور لاهوری	۲۴. لغت کشوری	سید تصدیق حسین رضوی
۲۵. آصف اللغات از شمس‌العلماء	نواب عزیز جنگ بهادر که به واسطه علت مؤلف تألیف و چاپ آن ناتمام مانده است.	۲۶. مختصر اللغات	مولوی محمد جعفر
۲۷. فرهنگ فارسی جدید	راجراجیسپور راؤ اصغر	۲۸. نقش بدیعی	دکتر عندلیب شادانی





۲۹. فرهنگ نظام	محمدعلی داعی الاسلام	۳۰. فرهنگ آداب	حسن بن سیدشاه عبدالرزاق
۳۱. لغات فیروزی	مولوی محمد فیروزالدین	۳۲. فیروز اللغات فارسی	الحاج مولوی فیروزالدین
۳۳. فرهنگ نامه جدید	فیروزالدین رازی		

معروف ترین فرهنگ‌ها (همان، ۲۹-۲۷)

۱. فرهنگ قواس	محمد فخرالدین مبارک شاه	۲. دستور الافاضل	مولانا رفیع دهلوی
۳. بحر الفضائل	مولانا فضل الدین محمد بن قوام	۴. ادات الفضلاء	قاضی بدرالدین دهلوی
۵. مفتاح الفضلاء	محمد بن داود بن محمود	۶. شرف نامه منیری	شیخ ابراهیم قوام الدین فارقی، ۸۷۸ هـ ق
۷. مجمل العجم	عاصم شعیب عبدوسی	۸. تحفه السعادت	محمود بن شیخ ضیاء
۹. مؤید الفضلاء	مولانا محمدابن لاد	۱۰. فرهنگ ابراهیم شاه‌ی	مجهول المؤلف
۱۱. فتح الكتاب	ابوخیبر بن سعد الانصاری	۱۲. مجموع اللغات	ابوالفضل
۱۳. فرهنگ شیرخانی	شیرخان سور	۱۴. انیس الشعراء	عبدالکریم
۱۵. مدار الافاضل	اله داد فیض	۱۶. فرهنگ جهان گیری (۱۰۳۵ ق)	جمال الدین حسین بن فخرالدین اینجو
۱۷. دردری	علی یوسف شیروانی	۱۸. جمع الجوامع	علی محمد بن شیخ
۱۹. چهار عنصر دانش	امان الله حسینی	۲۰. لغت علمی	محمدابن شیخ ضیاء
۲۱. برهان قاطع	محمد حسین برهان تبریزی	۲۲. فرهنگ رشیدی	عبدالرشید تنوی، ۱۰۷۷ هـ ق
۲۳. بحر اللغات	مجهول المؤلف	۲۴. اشهر اللغات	غلام الله بهکن هانسوی صدیقی، ۱۰۸۲ هـ ق





مجهول المؤلف	۲۶. لغات فارسی	فاضل محمد دهلوی	۲۵. لغات عالم گیر
سراج‌الدین علیخان آرزو	۲۸. چراغ هدایت	سراج‌الدین علیخان آرزو، ۱۱۶۹ هـ ق	۲۷. سراج اللغات
محمد قاسم منشی	۳۰. فرهنگ تألیف اللغات	عطا الله دانشورخان ندرت	۲۹. آیین عطا یا آب حیات
مجهول المؤلف	۳۲. کتاب ابواب اللغات	حافظ ملک قمرالدین	۳۱. فرهنگ مجملی
غلام یوسف	۳۴. تألیف یوسفی	میرشیرعلی قانع تنوی	۳۳. نصاب البلاء
میرحسن دهلوی	۳۶. شرف اللغات	محمدصادق	۳۵. منتخب اللغات دنکینی
سید غلام حسین بن احمد معاصر عالم گیر رضوی	۳۸. فرهنگ حسینی	شیخ نورالدین یوسف	۳۷. قسطاس اللغات
مجهول المؤلف	۴۰. فوائد الصبیان	جعفرعلی خان	۳۹. فرهنگ جعفری
غضنفرعلی	۴۲. فرهنگ وزیرخانی	مولوی نجف علی جهجری	۴۱. دری کشا
عبدالرحیم بن احمد سور بهاری	۴۴. کشف اللغات	اسدالله خان غالب شاعر و نثر نگار ۱۲۱۲ هـ	۴۳. قاطع برهان و کتبی در رد و تأیید آن
تیک چند بهار	۴۶. بهار عجم	آنند رام مخلص	۴۵. مرآت الاصطلاح
اندر من	۴۸. منتخب بهار عجم	لاله تیک چند بهار، ۱۱۵۶ هـ ق	۴۷. نوادر المصادر
محمدصالح	۵۰. ایماى ظفری	میرامیر حیدر حسینی واسطی	۴۹. تحقیق الاصطلاحات
میرزا محمد حسین قتیل	۵۲. مظهر العجایب	مولوی محمد حسین راقم	۵۱. بحر عجم
منشی محمد بادشاه	۵۴. مجموعه مرادفات	ابوالنصر سیدعلی حسن خان سلیم	۵۳. موارد المصادر
مجهول المؤلف	۵۶. عنصر چهارم	رحیم الدین بن کریم الدین	۵۵. اصطلاحات الشعراء
مولوی محمد مهدی واصف	۵۸. جواهر المصادر	مجهول المؤلف	۵۷. مرکبات جهان گیری
		سید ابولحسن	۵۹. گنجینه مصادر و سرچشمه نوادر



عبدالرشید تتوی معاصر شاه‌جهان، فرهنگ رشید را نوشت. فرهنگ رشیدی که خطاهای فرهنگ‌های جهان‌گیری و سروری را نشان می‌داد، از دید تحقیق در مطالب و حُسن نقد و شیوه کار و ترتیب لغات، از اهمیت بسیاری برخوردار است. محمدحسین بن خلف برهان تبریزی در دکن (جنوب هند) در همین زمان، برهان قاطع را نوشت و با استفاده از لغات بیش‌تر فرهنگ‌های شعری پیش از خود و کتاب‌های دبستان مذاهب و دساتیر و با بهره‌گیری از لغات متروک پهلوی و اوستا و حتی هزوارش‌ها، فرهنگی را سامان داد که از دید کثرت لغات و ترتیب ابواب، میان همه فرهنگ‌های پیشین و معاصرش، ممتاز است و نزد فارسی‌زبانان و فرهنگ‌نویسان مقبول افتاد و در نظر آمد. سراج الدین خان آرزو (م ۱۶۹۹ق) از شاعران هند هم بر پایه نقدهایش درباره برهان قاطع، سراج اللغات را نوشت و پس از او، میرزا اسدالله‌خان غالب (م ۱۲۸۵ ق) بر پایه نقدهایش درباره برهان قاطع، فرهنگ قاطع برهان را عرضه کرد (شبلی، ۱۳۷۲: ۲۱).

عصر جدید (سده چهاردهم)

دوره سوم فرهنگ‌نویسی شبه قاره هند از زمان برچیده شدن بساط شاهنشاهی مغول از آن سرزمین و چیرگی انگلستان بر آن کشور پهناور آغاز می‌شود. استعمارگران انگلیسی زمانی، انگلیسی و فرهنگ خود را به هندیان می‌آموختند تا از این طریق راه را برای اجرای کارهای حکومتی خودشان هموار کنند و این تغییر روش سیاسی هندوستان، به تمدن مسلمانان و زبان و ادبیات فارسی که قرن‌ها زبان دولتی، ادبی و علمی آن سرزمین بود، بسیار زیان رساند. دولت انگلیس در این زمان شورمندان به دنبال نشانیدن انگلیسی به جای فارسی بود و بنابراین، انگلیسی جای‌گزین فارسی در محیط ادارات و محفل‌های سیاسی شد، اما مسلمانان هندوستان کوشیدند که تمدن و زبان خود را حفظ کنند.

نواب شاه جهان بیگم فرمان‌روای ایالت بهوپال (ناحیه مرکزی هند)، خزانه‌اللغات را در بردارنده واژگان عربی، فارسی، سنسکریت، انگلیسی، ترکی و اردو) در دو جلد منتشر کرد و غازی الدین حیدر از نوایان او فرهنگ هفت قلم را نوشت (۱۳۲۹ ق) (شبلی، ۱۳۷۲: ۲۴). همه فرهنگ‌نویسان در این دوره از دید ترتیب لغات، روش جدیدی را با توجه به اولین کلمات پیش گرفتند و روش‌های فرهنگ‌های شعری آرام آرام متروک ماند. برخی از بزرگ‌ترین کتاب‌های لغت فارسی در بردارنده لغات و اصطلاحات؛ مانند آصف اللغات (۱۷ جلد)، ارمغان آصفی (۸ جلد) و آندراج (۳ جلد)، در همین دوره سامان یافتند.

مؤلفان این دوره بر اثر آشنایی‌شان با فرهنگ‌های اروپایی می‌کوشیدند فرهنگ‌هایی جامع و کامل بنویسند. برای نمونه، محمد غیاث‌الدین که مرد فاضل و دانش‌مند و بر عربی مسلط بود، غیاث اللغات را در بردارنده لغات عربی و فارسی نوشت. محمدعلی داعی الاسلام فرهنگ نظام (۵ جلد) را تألیف کرد. فرهنگ نظام به‌رغم فرهنگ‌های شعری که فقط لغات اشعار را در برداشتند، فرهنگی برخوردار از روش جدید است؛ زیرا لغات نظم و نثر محاوره، در آن یک‌جا دیده می‌شود. این کتاب کمابیش آخرین فرهنگ فارسی به فارسی است و پس از این، بر اثر تحولات سیاسی و ادبی هند و پاکستان، فرهنگ فارسی به فارسی در آن سامان نوشته نشد (شهریارنقوی، ۱۳۴۱: ۲۴).





نتیجه

فارسی‌دانان هندوستان در فراهم آوردن فرهنگ‌های فارسی زودتر از ایرانیان اهل زبان به تألیف لغت‌نامه‌ها همت گماشتند و در این راه بسیار دشوار، بسی کوشیدند، اما با توجه به اینکه اهل زبان نبودند، در گردآوری کلمات و درک و فهم آنها، به خطاهای پرشماری دچار شدند؛ چنان‌که استاد گران‌مایه علامه دهخدا در مجله یغما (۱، ۴) به این خطاها اشاره کرده است:

در قیاس اللغات محمد قیاس‌الدین «کیس فدا» آمده است: «به یای معروف و سین مهمله»؛ یعنی آن که مخالف به وقت هزیمت کیسه‌های زر انداخته، بگریزد تا به زر مشغول شده تعاقب او نکنند، اما اصل کلمه «کبش فدا» است و کبش به معنای گوسپند نر و قوچ است و کبش فدا؛ یعنی «قوچ قربانی» اشاره به قوچی که گویند خداوند برای قربانی کردن ابراهیم به جای فرزند وی فرستاد. ابوالفرج رونی گوید:

سینه برش را که کوه موکب او بود

کبش فدا کرد و سود یافت زیان را (رونی، بی تا: ۴).

همتش را سپهر فرش بساط

دولتش را زمانه کبش فدی (رونی، بی تا: ۴).

گاهی لغات و اصطلاحات نامستعمل نزد ایرانیان را لغات فارسی دانسته‌اند؛ مانند «جماعت‌دار: رئیس فرقه سپاهیان»، «جنگنایی: نوعی از خربوزه»، «جوان چرب: جوان رعنای دولت‌مند»، «خانه بردن: دزدی و سرقت که به سبب آن در خانه هیچ نماند»، «در خانه فکر رفتن: در فکر شعر بودن»، «روغن داشتن: مال داری».

برخی از خطاهای لغات فارسی فرهنگ‌های هندوستان، از غلط خواندن و ندانستن مفهوم کلمات سرچشمه می‌گیرد. به هر روی، هیچ کشور فارسی‌زبانی جز هندوستان از دید فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی همچون دایه‌ای دل‌سوز زبان ملی ایرانیان را بیش از هشتاد سال در دامان خود نگاه نداشت. به‌رغم اینکه آثار فارسی‌دانان هند از خطا تهی نیست، خدمات برجسته دانش‌مندان آن دیار چشم‌گیر است. بیش‌تر فرهنگ‌های فارسی، در سرزمین پهناور هند سامان یافتند و واژگان بسیاری در آنها آمده‌اند که امروز یا در فارسی معاصر به کار نمی‌روند یا به نقل معنایی دچار شده‌اند؛ مانند «دارو» به معنای «دوا» در فارسی و به معنای «شراب»، در اردو و هندی، «خانه» به معنای «جدول»، «برخوردار» به معنای «کودک خردسال»، «حرکت» به معنای «کار بد و شرارت»، «چشمه» به معنای «عینک»، «چابک» به معنای «تازیان» برای اسبان، «برآمد» به معنای «صادر کردن»، «اندیشه» به معنای «اضطراب»، «انتقال» به معنای «مردن»، «تسلیم» به معنای «سلام»، «خار» به معنای «حسد»، «داغ» به معنای «تنها»، «لکه» و گاهی «لکه ننگ»، «دست‌خط» به معنای «امضاء»، «رفتار» به معنای «سرعت»، «سیاهی» به معنای «جوهر»، «شادی» به معنای «ازدواج»، «شیشه» به معنای «آینه»، «ریخته» به معنای «صنعت ملمع در زبان اردو»، «گلابی» به معنای «ظرف می»، «مجاور»





به معنای «مستخدم مزار یا خانقاه».

با این پژوهش می‌توان به تطبیق عمیق‌تر زبان فارسی هند و زبان فارسی ایران و بازنگری و مشکل‌گشایی معنای لغات به‌ویژه در متون کلاسیک فارسی هند پرداخت و با بهره‌گیری از این روش، به پژوهش‌های تازه‌ای در روش‌های فرهنگ‌نویسی هند و زبان فارسی هندی دست زد.

پیش‌نوشت‌ها

اردو لغت (تاریخی اصول‌پر) (بی تا). کراچی: اردو لغت بورد
تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۷۶). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر
سرور، غلام (۱۸۹۲). *جامع‌الغات، لکهنوء: منشی نولکشور*
شاد، محمد پادشاه (۱۳۳۵). *فرهنگ جامع فارسی معروف به فرهنگ آندراج*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام

References

مأخذ

Ab dul rashid(2008). *Farhange Kalame mir Va Chiraqe Hedayat key roushani mi*, new Delhi: dell kitab ge har

عبدالرشید (۲۰۰۸). *فرهنگ کلام میروچراغ هدایت کی روشنی میر*، [دهلی نو]: دلی کتاب گهر

AlgvaliriAkbarAbadi, Siraj Ali Khan bin Hesam al-Din(1959). *Farhang-e Chraghe Hedayat [Light of Guidance Dictionary]*, by Muhammad DabirSiaqi. Tehran: Kanoone E Maarefat [In Persian]

الگوالی‌یری اکبرآبادی، سراج‌علی‌خان بن حسام‌الدین (۱۳۳۸). *فرهنگ چراغ هدایت*، تهران: کانون معرفت

Bahar, laleh Take Chand(2000). *Farhange Bahare Ajam*, by Kazem dezfouliau, Tehran: talayeh

بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۷۹). *فرهنگ بهار عجم*، به کوشش دکتر کاظم دزفولیان، تهران: انتشارات طلایه

Barakati, F. A. (1998) *Farhang e Koliat-e Mir*, [Dictionary of Koliat e mir], Gorakhpur: office press, AskarGanj [In Persian]

برکاتی، فریداحمد (۱۹۹۸). *فرهنگ کلیات میر، گورک‌هیپور: آفیس‌پریس، عسکر گنج*





Dehkhoda, A. (1998). *Loqatnameh ye Dehkhoda*, v.6, Tehran: Loqatnameh institution [In Persian]

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، ج. ۶، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا

Dehlavi, S.A. (1974). *Farhang eAsifiah*, Dictionary of Asifiah, New Delhi: Development of Urdu Bureau

دهلوی، سیداحمد (۱۹۷۴). فرهنگ آصفیه، نئی دہلی: ترقی اردو بیورو

Kashmiri, T. (2006). *History of Urdu literature, from beginning to 1857 (literary history)*, New Delhi: M.A. Publications.

کاشمیری، تبسم (۲۰۰۶). *اردو ادب کی تاریخ ابتداء ۱۸۵۷ تک*، نئی دہلی: ایم، اے، پبلیکیشنز

Haj Seyed Javadi, H. (1970). *The Effect of Language in Persian Literature on The Language and Literature of Other Nations*, *Art and people*, 98, 2-9. [In Persian]

حاج سیدجوادی، حسن (۱۳۴۹). تأثیر زبان در ادبیات فارسی بر روی زبان و ادبیات سایر ملل، هنر و مردم، ۹۸، ۲-۹.

Mashyekh Fereydooni, M.H. (1987). *Urdu's continuity with Dari Persian*, In *Farsi language issues in India and Pakistan Bangladesh (Collection of 3rd Seminar Farsi Language Collection)*, Tehran: Academic Publication Center. [In Persian]

مشایخ فریدونی، محمد حسین (۱۳۶۶). پیوستگی های اردو با فارسی دری، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش (مجموعه سخنرانی های سومین سمینار زبان فارسی)، ۲۲-۵۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی

Runi, Abu al faraj (n.d.) *Divan*, [s.l.: s.n.] [In Persian]

رونی، ابوالفرج بن مسعود (بی تا) دیوان، بی جا: بی نا

Shahriar Naqavi, H. (1962). *Dictionary writing in India and Pakistan*, Tehran: Ministry of Culture [In Persian]

شهریار نقوی، حیدر (۱۳۴۱). فرهنگ نویسی در هند و پاکستان، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ

Shibli, M.S. (1993). *The effect of Persian language on Urdu language*, islam Ababd: Persian Research Center of Iran and Pakistan

شبلی، محمد صدیق خان (۱۳۷۲). تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

